



۲۰۱۴/۱۰/۰۹



مولف: ن. پورپيرار

در باره ی منابع زبان فارسی، 1

تخلیص از کتاب برآمدن صفویه

ارسالی انجنیر شیر ساپی

زمان آن است آخرین پرده های هنوز آویخته ی دروغ را کنار زدم تا در پس آن به تماشای مردمی بنشینید، که با ابزارهای بدنمای بزرگ، چندان سرگرم آرایش پیشینه ی خویش اند، که قادر به تشخیص ورچروکیدگی کامل پوست در خطوط چهره ی تاریخی و فرهنگی خود نیستند.

«این که این همه درباره ی زبان فارسی می نویسیم و می گوئیم، نشانه ی بحران ژرفی است که در متن فرهنگ ما جریان دارد و بحران فرهنگ خود را در بحران زبان می نمایاند و بحران زبان در پر سخنی درباره ی زبان. این که زبان نگارشی فارسی برای ما همچون چیزی طبیعی و فرادست یا همچون زیست بوم یا خانه ی آشنای پدری نیست و بسا هنگام غریبه می نماید؛ این که ما همچون ماهی در این آب شناور نیستیم تا که از شدت نزدیکی، آب دیگر خود دیده نشود، بل که زندگی بی میانجی در آن جریان داشته باشد؛ این که چون بوتیمار بر کرانه ی این دریا نگران تمام شدن آنیم، و سرانجام این که با همه ی گفتن ها و نوشتن ها در این باره باز هم گفتن و نوشتن کاری بی راه و سخنی بی هوده نیست، این ها همه نشانه ی آن است که ما در بستر طبیعی خود نیستیم که این همه بی خواب و بی تابیم. پس چه باک اگر باز هم گفته ها را بازگوئیم و نوشته ها را بار نویسیم؟ زیرا در میان آن چه گفته اند حرف درست و دقیق و از سر پوهش کم تر زده اند و در این باره هنوز حرف بسیار است». (داریوش آشوری، باز اندیشی زبان فارسی، ص ۱۳)

با این نقل از آشوری به اصلی ترین مباحث مربوط به دورانی وارد می شوم که با نام عهد صفویه و عثمانی معروف کرده اند و آن باریک شدن در منابع ظهور زبان های فارسی و ترکی است. این که آشوری می نویسد «در بستر طبیعی زبان خویش نیستیم» تا در آن پای فرهنگی خود به فراغت دراز کنیم و تمام آن سخن سرایی چغر و به زحمت فراهم آمده ی او، هنوز آشوری را به دنبال ماهیت و محتوای زبانی نمی کشاند که با آن کتاب می نویسد و پز می دهد و تنها پرگویی نوی، افزوده بر پر سخنی های دیگران است. او سنگ غلطیده به راه اصلی ترین ادعاهای هویت و هستی قومی و ملی، یعنی ضرورت توجه به بنیان هر زبان را می بیند، اما توان تغییر مکان آن را به قدر پشت ناخنی نداشته است، سنگ در جای خود است و آشوری سرگرم کار نه چندان تعیین کننده و ناموفق خود.

پسوند -ism- در زبان انگلیسی و -isme- در زبان فرانسه یا -ismus- «در زبان آلمانی، کاربردهای گوناگون دارد، ولی آشنا ترین صورت کاربردی آن برای ما فارسی زبانان، آن جاست که این پسوند از پی نام ها و یا صفت ها می آید و معنای رای، عقیده، ایمان، مذهب، مکتب، روش، آیین و گرایش می دهد. از آن جا که برای واگردان مفهوم های علمی و فلسفی و اجتماعی و سیاسی غربی، به فراوانی و با معنای گوناگون، با این پسوند رو به رو می شویم، تاکنون مترجمان ایرانی برای یافتن پسوند ویا واژه ای که بتواند برابر آن در فارسی باشد کوشش هایی کرده اند، اما این کوشش ها هنوز به سرانجامی نرسیده و اگر چه حاصل یکی دو تای آن ها رواج بیش تری یافته، هنوز هم رایی کامل برسر چگونگی برگرداندن این پسوند به فارسی پیدا نشده است». (داریوش آشوری، باز اندیشی زبان فارسی، ص ۵۳)

ملاحظه می کنید؟ خرده کاری از پی خرده کاری. آن ها متعجب اند که چرا با زبان فخیم شان که شاعرانی پرآوازه چون سعدی و حافظ و مولانا ارائه داده، حتی نمی توانند معادلی برای پسوندی در زبان دیگران بسازند، زیرا تمایلی ندارند بیاندیشند که بدون استمداد از زبان و لغت و قوانین گفتاری عرب، سعدی و حافظ و مولانای شان مجبور به صدور شعر با زبان اشاره بوده اند! امثال آشوری در پستوهای خود مشغول لحیم کردن کلمات و حروف به یکدیگرند تا به قول خودشان سرانجام معادل معیوب و بی ربط و بدون کاربردی برای واژه ای بیگانه بیافرینند و آن را چون مدال حلبی کودکان با سریش غرور بر سینه بچسبانند که به زبان مادری خدمت کرده اند، بدون این که هیچ

د پانو شمیره: له 1 تر4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې دليکنيزې ښې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

یک برای این سؤال اولیه و ساده پاسخی بیاورند که این زبان فارسی از پس چه باران فرهنگی، در کدام مزرعه ی ناشناخته و در چه فصلی سبز شده است؟

«آزردگی ابوریحان از خامی کتاب های علمی به زبان فارسی، که در آن روزگار نوشته می شده، درست و به جاست و هرچند او خود نیز کوشیده است با نوشتن التفهیم دست به تجربه ای در گفتار علمی به فارسی بزند، اما اگر اجباری در کار نمی بود، یعنی شاه زاده ای از او چنین درخواستی نکرده بود چه بسا هیچ گاه دست به چنین کاری نمی زد». (داریوش آشوری، باز اندیشی زبان فارسی، ص ۱۴۸)

فصلی از کتاب آشوری به تکرار و تایید همان دست نوشته های یهودی در باب پیشینه ی زبان فارسی اختصاص دارد و انبان بی محتوایی از این گونه افسانه ها که خواندید بر دوش آشوری می گذارد. او نمی پرسد زبان فارسی چه گونه و از چه منبعی ناگهان به دامان ابوریحان و ابن سینا و ابن و آن افتاده است، تا یکی آن را زمینه ساز ارجحیت فرهنگ به اصطلاح عجم و آن دیگری دلیلی برای اعتبار و افتخار زبان عرب بگیرد و عوامل و بهانه ی جدالی مهیا شود تا در سده اخیر، کرسی های زبان و ادبیات فارسی، میدان جنگ و ستبر گردنی و سودا پراکنی این و آن باشد که مضحک و معرکه گیرانه ترین نمودار آن، فارسی گویان سره زبان اند!! در واقع آشوری اسب تعیین تکلیف بنیانی با زبان فارسی را نمی راند، بل تنها به رکاب آن چسبیده و عکس یادگاری گرفته است، تا کتابی شود که اندک ارتباطی با عنوان دهان پر کن خود ندارد.

«این متن های گوناگون که از نظر مشخصات و دامنه ی گسترش با یکدیگر متفاوت اند، همگی از صحت و اصالت برخوردارند و می توانند گواهی مستقیمی، هرچند ناقص، درباره ی زندگی روزمره یهودیان ساکن سرزمین های ایرانی دهند. چون از حسن اتفاق بناهای تاریخی از دورترین نقطه ی جنوب غربی گرفته تا دورترین بخش شمال شرقی، بی این که هند را از نظر دور بداریم، محفوظ مانده است. متون کشف شده در مناطقی چنین دور از هم می توانند گواهی باشند بر این که زبان فارسی از همان نخستین قرن های پیدایش اسلام در سراسر ایران زمین در نزد یهودیان متداول بوده است». (ژیلبر لازار، شکل گیری زبان فارسی، ص ۳۶)

هیچ کس از لازار آدرس آن متون فارسی تاکنون دیده نشده را نپرسیده که گویا در فواصلی دور از هم، در ابنیه ی باستانی یافته اند و به اتکای همین یقین به سر به راهی و بی خیالی و اندکی آن سوتر مزدوری روشنفکر ایرانی است که در همان زمان که امثال آشوری خرده ریزهای ته جیب را می تکاندند تا معادلی برای پسوندی بیابند، امثال لازار، زیرکانه و در سکوت عمومی صاحب نظران، مشغول صدور شناس نامه ی کهن برای زبان فارسی اند، در حالی که نه آشوری و نه لازار و نه دیگران حتی به این سؤال نرسیده اند که دورترین نمونه ی واقعا نوشته بر سنگ و چوب و استخوان و پاپیروس و پوست و پارچه و کاغذ، که در حد دو واژه بر آن لغت فارسی آمده باشد، متعلق به چه زمانی است؟! زیرا همگی می دانند پاسخ عالمانه به چنین سئوالی منجر به کشف این حقیقت بی زوال خواهد شد که زبان فارسی سوقاتی است که در ۳۰۰ سال اخیر به هند ساخته اند و همراه چند خانواده ی به اصطلاح پارسیان، که گویا اجدادشان از بیم حمله ی عرب به هند گریخته بوده اند، به ایران بازگشته است. مطلبی که به اند الهی و از مسیرهای گوناگون به اکتشاف آن خواهم پرداخت.

«زبان فارسی در زمان صفویان و پس از آن در شبه قاره هند هم رونق گرفت و آغاز این رونق و پراکندگی آن را نیز باید در گذشته دور یعنی در ایامی جست و جو کرد که زبان فارسی همراه اسلام بوسیله سلسله و فاتحان نظامی از شرق ایران وارد شبه قاره هند شد: یعنی غزنویان، غوریان، غلامان غوری که همه اینها مراکزی در هند برپا کردند و به هواداری و حمایت از شعرا و نویسندگان فارسی زبان برخاستند.

کاربرد زبان فارسی در هند پس از هجوم مغولان به شمال شرق و شمال ایران، تحرکی تازه و گسترده یافت. چنانچه پیشتر برنگریستیم، تعداد زیادی از شعرا، نویسندگان و ادبای فارسی زبان ماوراءالنهر و خراسان به هند گریختند و در مراکزی از هند که پیشتر پایگاه زبان فارسی شده بود، اقامت گزیدند. اطلاع از فرهنگ و تمدن ایران و تعداد شعرا و نویسندگان فارسی زبان و غزلسرایان، قصیده سرایان و مثنوی سرایان هند به قدری است که شاید برای ناظران هند این سؤال پیش بیاید که هند منبع و زادگاه واقعی زبان فارسی است». (پژوهشی از دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران دوره صفویان، ص ۵۳۷)

حتی در این گاله ی پر از دروغ که به وجه احمقانه ای مدعی است زبان فارسی را اعراب و مغولان و ترکان غوری به هند برده و در زمان صفویه به رونق رسانده اند، بدون توان ادای پاسخ به این سؤال که چرا اعراب و مغولان زبان مادری خویش در ایران به جای گذارده و حامل زبان فارسی به هند بوده اند و چه گونه و در طی و طول چه زمان یک مغول به شاعری فصیح در زبان فارسی بدل شده تا به هند هجرت کند، آثار این ناباوری و

د پانوی شمیره: له 2 تر4

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

حیرت دیده می شود که اگر از دوران معینی هندوستان را مرکز انتشار زبان فارسی می گویند، پس شاید که این زبان را در همان هند زایانده باشند؟!

«مهمترین مساله ما در این بخش نشان دادن رقابتی است که زبان فارسی در زمان صفویه با گویش های متعدد زبان ترکی درگیر آن شد. از اینرو اگر توجه خود را به قلمرو نفوذ زبان فارسی در آسیای صغیر و هند معطوف کنیم از موضوع اصلی و ما مانیم و به موضوعی می پردازیم که ربط چندانی با بحث مورد نظر ما ندارد. در واقع درباره توان و قدرت زبان فارسی زیاد صحبت شده و حتی در بحث از کاهش توان آن به تاثیرات و نفوذ آن در مناطق غربی، جنوبی و شرقی زادگاهش ایران اشاره گردیده است. لیکن این نتیجه گیری موقت در بررسی تحولات زبان و ادبیات فارسی و دستاوردهای آن در دوره صفوی با آن چه که بعدها رخ داد چندان همخوانی ندارد. یک اشاره گذرا به تاثیرات نفوذ زبان فارسی در مناطق دیگر می رساند که این دگرگونی ها تا چه مایه تاثیر و عواقب سوء در توسعه و گسترش ادبی زبان فارسی در خود ایران داشته است». (پژوهشی از دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران دوره ی صفویان، ص ۵۳۸)

آیا کسی قادر است پس از صد بار خواندن سطور بالا سرانجام دریابد که این پژوهشگران بی بدیل دانشگاه کمبریج مشغول غرغره ی چه مزخرفی در ذهن خویش بوده اند؟! باور کردنی نیست که از طریق این گونه اوراق بی رونق و مقام ملتی را خام کرده باشند، امری که به زمانه و دوران خود، بار غفلت از آن بر دوش روشن فکری عقیم و افلیج ایران گذارده خواهد شد که اندک مسئولیتی در دفاع از هستی عمومی و مقابله با این پرت نویسی های صادره از دانشگاه های کنیسه و کلیسایی غرب ندیده و با سر به راهی تمام به دست بوسی صاحب قلمانی رفته اند که در پشت سر خنجری برای فروبردن به سینه تنها هویت واقعی مردم شرق میانه، یعنی اسلام، پنهان داشته اند.

«باید اعتراف کرد که شعر این دوره (دوره ی به اصطلاح صفوی) در لفظ و معنی فاقد هر نوع ابتکار و نوآوری است: جز در اشعار چند تن از شعرای چیره دست، کمتر می توان صفای اندیشه و جلای لفظ پیدا کرد. برای این امر دلیل «کلاسیک و یا کهن» را می توان مطرح ساخت چون شاعران دوره صفوی مثل پیشینیان خود در عهد تیموری، فاقد تعلیم و تربیت بودند و هنر و قریحه خود را تربیت نکرده بودند چنانکه این امر پیش تر در دربارهای سامانی، غزنوی، سلجوقی، غیره معمول بود. اکثر نویسندگان صفوی در زبان فارسی و یا عربی به قدر کافی تبحر و تشخیص و مایه نداشتند و از آنجا که در این جا صحبت از بررسی ادبیات کهن با معیارهای عالی و عمیق خود است پس گفتنی است که شناخت عمیق این دو زبان و قوالب ادبی و فنون و صنایع لفظی و معنوی آن از ملزومات هر ذهن فرهیخته و پخته به منظور بهره گیری از سنن ادبیات کهن فارسی بود». (پژوهشی از دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران دوره ی صفویان، ص ۵۳۸)

همان فرینه ی پیشین در برآوردن متونی گیج کننده و معیوب و فاقد مستندات. محققى که بتواند در باب شاعران دوره ی صفوی چنین قضاوتی کند خود به خود میراث ادبی ایران را بر باد داده و مجعول شناخته است، زیرا نمی توان توضیح داد چه گونه از عقبه ی مولانا و سعدی و حافظ و منوچهری و عنصری و عسجدی و فردوسی و خیام، به شاعران بی نور و مایه ی عهد صفویه سهمی نرسیده است، مگر این که همان عهد به اصطلاح صفوی را آغاز ظهور زبان فارسی و مجموعه دفاتر شعر موجود را حاصل جعلیات پس از آن بدانیم.

«مخصوصاً در شرایطی که توسل به رسم و روال های برخاسته از ظواهر زندگی مردم، شاعر را از تولید ادبیاتی در خور و متعادل باز می داشت. البته شعرای وابسته به سبک «هندی» نهایت تلاش خود را در راه تازه گویی و آوردن معانی نو و مضمون های زیبا به کار می بستند که حاکی از ابتکار و خلاقیت شایسته آن ها بود. اما خیال بندی از حد و حدود خود گذشت و دامنه خیال چنان وسعت گرفت که خواننده از لفظ شاعر پی به خیال پردامنه نبرد و در نتیجه سخن از معنا بازماند و بنیاد شعر یعنی کلام متخیل و موزون فروریخت. لیکن اغراق در کار بست لفظ مصنوع صفای اندیشه و معنا را که از ویژگی های سبک هندی بود از جلا انداخت. نام «هندی» به این سبک می پردازد چون هواداران این سبک در زمان شاهان صفوی تحت تاثیر رفتار و گرایش این شاهان نسبت به شعر و شاعری، آرزوی زندگی در هند را در سر می پروراندند. هند و افغانستان پایگاه این سبک بود و غزل و مفردات از قوالب عمده آن برشمرده می شد چون این نوع شعر بیشتر اختصاص به بیان اندیشه های تازه و باریک و ظریف داشت». (پژوهشی از دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران دوره ی صفویان، ص ۵۴۱)

باز هم همه چیز سر از هند به درآورد، آن هم با توضیحات و توجیهاتی که حکایت از توقف اندیشه و نازک اندیشی در عهد صفویه دارد. آیا می توان چنین تصاویری را با آن افسانه ها که در باب گسترش صنعت و هنر و علم و دانش و مذهب و دین و زبان فارسی و ترکی و عربی در زمان صفویه به هم بافته اند، تطبیق داد؟!

«نثر فارسی در دوره صفوی به رغم کاربرد گسترده و رونق و رواج آن در ایران، هند و روم، نتوانست به تراز والایی از ادبیات دست پیدا کند. با این که در این دوره تعداد بی شماری از آثار در زمینه های مختلف پدید آمدند، ولی آن برجستگی و مایه وری خاص ادبی را نداشتند، چون بیش تر نویسندگان این دوره به نکات سبکی و زبانی و صنایع لفظی چندان پای بند نبودند. به طور کلی آثار منثور این دوره، به ویژه آن هایی که دارای هویت ادبی بودند، بایسته ذکر و تامل نیستند. اگر هم نویسندگان در پی سبکی ساده و بی آرایش رفتند، بیان کم مایه و سخیفی را برگزیدند، و اگر هم خواستند از نثری مصنوع و متکلف بهره جویند، از ترفندهای بی خاصیت استفاده کردند. آثاری که در حد فاصل این دو نوع نثر قرار داشتند همچون عالم آرای عباسی، معدود و کم ارج بودند. به طور کلی نثر دوره صفوی سست و مصنوع تر از نثر دوره تیموری است، آثار صفوی آکنده از عناوین توخالی، تعقیدات لفظی و کلام مقفی است که موضوع اصلی را پوشانده و یا مغفول نهاده است. این وضعیت در نویسندگان سبک هندی دو چندان نامطلوب است. چون تمام هم و غم آنها نه صرف مضمون و موضوع، بلکه وقف تکلفات و تعقیدات شده است.» (پژوهشی از دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران دوره ی صفویان، ص ۵۴۵)

پس به دنبال شعری ضعیف نثر عنیف و خفیفی را نیز صاحب بوده ایم، هرچند پژوهشگران زبده ی دانشگاه کمبریج دامنه ی وسعت همین لال بازی ادبی را به هند و روم نیز کشانده اند. بر مبنای این گونه فضولات مردم ایران و روم و هند تشنه ی ادبیات بی ارزش بوده و جنس بنجل می پسندیده اند، هرچند در اصل نمی دانیم منظور این حضرات از روم عهد صفویه کدام حصه ی زمین بوده به زمانی که ایتالیا در لهیب عیسی پرستی می سوخت و ترکیه را از عثمانیان انباشته بوده اند؟ چنین اند سازندگان موهوماتی در ذهن ملتی که خود را صاحب تاریخ و ادبیاتی پر افتخار گمان می کند و بر اساس این گمان دیگران را زیر دست خود می پندارد.

... ادامه دارد ...

د پانیو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ